



## درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۳ / آذر / ۱۳۹۷

موضوع کلی: اوامر

موضوع جزئی: ترتب - مقدمه سوم محقق نایینی - بررسی اشکالات امام خمینی - مصادف با: ۲۶ ربیع الاول ۱۴۴۰

مقدمه چهارم

جلسه: ۳۴

سال دهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم امام خمینی به محقق نایینی دو اشکال کرده‌اند. ایشان در اشکال به مقدمه سوم فرمودند: اگر بر فرض، رتبه اطاعت متأخر از امر به اهم باشد، لزوماً این طو رنیست که رتبه عصیان که نقیض اطاعت است نیز متأخر از امر به اهم باشد. زیرا رتبه نقیضین مساوی نیست. اساس اشکال ایشان نیز این بود که نقیض الشئ یک امر عدمی است و امر عدمی چیزی نیست که بخواهیم برایش رتبه قرار دهیم. هر چند این عدم، عدم مضاف باشد.

در مرحله دوم امام خمینی فرمودند: سلمنا که مرتبه نقیضین یکی باشد، باز هم مسئله اشتراط امر به مهم به عصیان درست نیست. زیرا عصیان یک امر عدمی است، عصیان یعنی ترک المامور به لا لعذر؛ و امر عدمی نمی‌تواند شرط یک امر وجودی باشد.

### بررسی اشکالات امام خمینی به مقدمه سوم

#### بررسی اشکال اول

درست است که عصیان به نظر دقی و عقلی عبارت از ترک مأمور به است. اطاعت یعنی عمل و اتیان به مأمور به و عصیان یعنی ترک مأمور به و ترک یک امر عدمی است. به نظر دقی و عقلی مطلب از همین قرار است، ولی از دید عرف عصیان یک امر وجودی محسوب می‌شود. یعنی کأنه همان‌طور که اطاعت و امتثال حقیقت و ماهیتی عند العرف دارند و به تعبیر دیگر امر وجودی محسوب می‌شوند، عصیان نیز این‌طور است. عصیان عبارت است از سرپیچی کردن، این سرپیچی کردن درست است که انجام ندادن مأمور به است ولی خود این مخالفت و سرپیچی از دید عرف یک امر وجودی است و در علم اصول که بر اساس اعتباریات بنا نهاده شده و قواعدی را تحلیل می‌کند که اساسشان بر امور اعتباری است، نمی‌توانیم پای آن دقت‌ها را به میان بیاوریم. پس پاسخ اشکال اول امام خمینی این است که از نظر عرف فی الواقع عصیان یک امر عدمی محسوب نمی‌شود.

#### بررسی اشکال دوم

اصل مبنای امام خمینی مبنی بر این که هیچ فرقی بین عدم مطلق و عدم مضاف نیست جای بحث دارد. امام خمینی معتقدند عدم یعنی نیستی و نیستی یعنی هیچ، فرق نمی‌کند شما بگویید نیستی و عدم به نحو مطلق یا بگویید عدم فلان شیء و عدم اضافه به یک شیء خاص شود، هر دو نیستی هستند، منتهی در اعتباراتی که لحاظ می‌شود این نیستی در رابطه با یک شیء خاص لحاظ می‌شود. نیستی، نیستی است، پوچ است، چه به نحو مطلق باشد و چه به نحو مضاف. یعنی اضافه شده به یک شیء خاص؛ ولی از نظر واقعی

درست است که عدم از نظر واقعی هیچ است، به حسب عالم واقع و عالم ثبوت بین عدم مطلق و عدم مضاف فرقی نیست ولی در عالم اعتباریات عدم مضاف می‌تواند به عنوان شرط بر یک امر اعتباری لحاظ شود. البته اساس این مبنا محل اختلاف است. ما بعضاً مشاهده می‌کنیم که شروط و اجزایی مطرح می‌شوند که وجودی هستند و شروطی نیز عدمی می‌باشند. لذا اشکالی ندارد که یک امر عدمی یا مضاف را به عنوان شرط، برای یک حکم اعتبار کنیم. پس در دایره اعتباریات لحاظ و اعتبار یک امر عدمی به عنوان شرط یا جزء مانعی ندارد. لذا در دو اشکال امام خمینی در مقدمه سوم نظر.

**سوال:**

**استاد:** چه فرقی بین شرط و مشروط و علت و معلول است که شما تفصیل می‌دهید و می‌گویید: نمی‌شود عدم باعث چیزی شود؟ به چه دلیل می‌گویید: عدم نمی‌تواند علت باشد؟ زیرا می‌گویید: عدم است. این ملاک در شرط نیز می‌باشد. اگر شما آن‌جا بخاطر عدم و هیچ بودن معتقدید که رابطه علیت وجود ندارد، در شرط نیز همین طور است.

**سوال:**

**استاد:** بله ایشان توضیح داد که عصیان به عنوان یک امر عدمی تقیض اطاعت است، منتهی چون امر عدمی است اصلاً مرتبه برایش معنا ندارد. شرط نیز همین طور است، اشتراط یعنی تحقق یک چیز را منوط به شیء دیگر کردن. حال می‌خواهد حقیقی باشد یا اعتباری. اگر عدم در علت بودن اشکال دارد، در شرط نیز اشکال دارد؛ ولی حرفمان این است که اولاً: از نظر عرف این‌ها عدمی نیستند. ثانیاً: چه اشکالی دارد همان طور که معتبر، وجود چیزی را لحاظ و دخیل می‌کند عدمش را هم لحاظ کند؟ چه اشکالی دارد یک امر عدمی را به عنوان شرط لحاظ کند؟ منتهی امام خمینی در باب علیت، مسئله سبب و مسبب و علیت را در امور اعتباری اصلاً قبول ندارد. ایشان معتقد است سببیت در امور اعتباری مانند سببیت در امور تکوینی نیست. در امور تکوینی گفته می‌شود که آتش سبب دود است و آتش علیت نسبت به دود دارد. در امور اعتباری این گونه نیست که این را به عنوان سبب اعتبار کنیم و بگوییم این سبب است و آن مسبب، می‌گوید: سببیت اعتباری در واقع عبارت است از درست کردن موضوع برای اعتبار عقلاء.

**سوال:**

**استاد:** عدم مضاف است، زیرا می‌گوییم: عصیان نسبت به امر اهم و این اهم عدم مطلق نیست، عدم مضاف است. مهم تر از همه این‌ها در این‌ها در شرع منشاء یک سری آثار و احکام می‌باشند. چرا عصیان عقاب دارد؟ این مهمترین تقضی است که به امام خمینی می‌توان کرد. اگر عصیان و مخالفت یک امر عدمی است و امر عدمی هیچ است و فرقی بین عدم مضاف و عدم مطلق نیست و نمی‌تواند موضوع و منشاء برای حکم و اثری باشد، پس چرا عصیان موجب عقاب می‌شود؟ لذا نباید حکمی بر آن مترتب شود، در حالی که عقاب یک حکم است، یک اثر است ولو این که حکم عقل است. عقل عاصی را مستحق عقاب می‌بیند و در عالم واقع خداوند شخص عاصی را عقاب می‌کند. استحقاق عقاب به عنوان حکم عقل به عصیان بر می‌گردد.

مگر این که بگوییم استحقاق عقاب متوجه شخص تارک مأموره است. یعنی شخص وجود دارد و این استحقاق در شخص ایجاد می‌شود. اگر این هم باشد باز اشکال حل نمی‌شود، بالاخره این شخص به چه دلیل استحقاق عقاب دارد؟ به خاطر یک امر عدمی؛ زیرا می‌گوییم این شخص ترک مأمور به کرده است و ترک مأمور به یک امر عدمی است آن هم لالعذر؛ پس به چه دلیل عقاب می‌

شود؟ برای این که شخصی خودش را متصف کرده است به یک امر عدمی و تارک مأموریه شده است. این خود نقض مهمی است که می‌توانیم به ایشان وارد کنیم.

### سوال

استاد: حرف امام خمینی این است که عدم مضاف و عدم مطلق عدم و هیچ هستند. چه بگوئید عدم یعنی هیچ و چه بگوئید عدم فلان شیء، این هم هیچ است. منتهی این عدم را از هیچ هیچ به یک شیء خاص اضافه نمودند ولی در هر صورت هر دو عدم است. مخالفت با امر از دو حال خارج نیست یا امر عدمی است یا امر وجودی، امام خمینی می‌گوید: عصیان یعنی ترک مأمور به، اگر این عدم است و عدم منشاء چیزی نمی‌تواند باشد، چطور توانسته منشاء عقاب باشد؟

### سوال

استاد: شما می‌گویید: به خاطر عصیان نیست. این جمله یعنی چه؟ مگر می‌شود؟ اصلاً می‌گویند: جهنم جای کافران و عاصیان است. عاصیان یعنی کسانی که دستور خدا را ترک کردند، این عاصی به خاطر عصیانش جهنمی است. عصیان امری عدمی است یا وجودی؟

اگر بگوئید عدمی است می‌گوییم چطور منشاء این آثار شده است و اگر بگوئید امر وجودی است نقض اشکال امام خمینی است. تاکنون مقدمه سوم را اجمالاً مورد بررسی قرار دادیم و معلوم شد که این مقدمه نیز تمام نیست.

### مقدمه چهارم

به نظر محقق نایینی این مقدمه مهمترین مقدمات در بین مقدمات پنج گانه است و اساس نظریه ترتب بر این مقدمه استوار است. در این مقدمه محقق نایینی به سه نوع اطلاق و تقييد اشاره می‌کند. ایشان این سه قسم را شرح و توضیح می‌دهد و سپس نتیجه می‌گیرد که در نظریه ترتب امر به مهم در رتبه امر به اهم نیست. یعنی در طول آن است و معنای ترتب همین است. یعنی در واقع در این مقدمه محقق نایینی می‌خواهد اثبات طولیت کند.

در مقدمه اول، دوم و سوم نکاتی بیان شد. مقدمه اول و دوم خیلی مهم نبودند، لذا بعضی اشکال کردند که اصلاً مقدمه اول و دوم ذکرشان ضروری نبود و خودشان بیان مستقلی برای بیان نظریه ترتب هستند. عمده مقدمه سوم بود که در مقدمه سوم بیان شد زمان حکم و زمان امتثال حکم یکی است. یعنی آن زمانی که حکم فعلی می‌شود همان زمان، زمانی است که باید امتثال شود. این ها زمانشان یکی است. مسئله اختلاف رتبه و اختلاف مرتبه یا به تعبیر دیگر طولیت در مقدمه چهارم اثبات می‌شود.

هدف محقق نایینی از مقدمه چهارم و ذکر اقسام سه گانه حکم از حیث اطلاق و تقييد این است که اثبات کند امر به مهم در طول امر به اهم است، مرتبه امر به اهم بالاتر از مرتبه امر به مهم است. اگر این مطلب اثبات شود، نظریه ترتب ثابت می‌شود. زیرا زمانشان یکی است و در یک رتبه نیز نیستند تا طلب جمع ضدین پیش بیاید. یکی از مهمترین اشکالات ترتب همین طلب جمع بین ضدین است. این که مولایی از عبدش بخواهد در آن واحد دو کاری که ضد هم می‌باشند را انجام دهد. ترتب می‌گوید: این طلب الجمع بین الضدین نیست، زیرا این دو امر است که هم زمان هستند ولی یکی در طول دیگری است. به این معنا که اگر امر اول را انجام ندادی، تکلیف جایگزین دارید. این اختلاف مرتبه برای این است که کانه مولا بگوید اول این تکلیف و دوم این تکلیف.

اصلا معنای طولیت یعنی اول و دوم برای تکلیف درست کردن. مثل این که مولا بگوید: تکلیف اول این است و در مرحله دوم تکلیف آن است.

### اقسام سه گانه اطلاق و تقیید

محقق نایینی برای اطلاق و تقیید اقسام سه گانه‌ای بیان کردند و به تبع این اقسام سه گانه، سه قسم برای حکم تصویر می‌شود. ایشان می‌فرماید: به طور کلی اطلاق و تقیید حکم به سه صورت قابل تصور است:

۱. اطلاق تقیید لحاظی حکم.

۲. اطلاق و تقیید ذاتی حکم.

۳. استحاله اطلاق و تقیید.

#### ۱. اطلاق و تقیید لحاظی

یعنی این که حکم در برخی مواقع نسبت به بعضی از قیود به نحو مطلق لحاظ می‌شود و نسبت به برخی از قیود به صورت مقید لحاظ می‌شود. یعنی حکم در نظر گرفته می‌شود، آن قید هم در نظر گرفته می‌شود. گاهی بودن و نبودن قید تأثیری در حکم ندارد ولی گاهی بودن این قید لازم است تا حکم ثابت شود.

این قسم معمولاً در انقسامات اولیه قابل تصویر است. منظور از انقسامات اولیه یعنی آن قیود و اقسامی که قبل از حکم نیز قابل تصویر می‌باشند. آن قیودی که زاییده حکم نیستند و بعد از ثبوت حکم پیدا نمی‌شوند، بلکه قبل از آن که حکم بیاید با قطع نظر از حکم نیز قابل تصویر می‌باشند. مثلاً تقسیم عالم به عادل و فاسق یک تقسیم اولی است. یعنی حکم «اکرم» در مورد عالم هم می‌تواند مقید به عدالت شود و هم می‌تواند نشود و از این حیث مطلق باشد. تقسیم عالم به عادل و غیر عادل یک تقسیم اولیه است یعنی قبل از ثبوت حکم و با قطع نظر از حکم این تقسیم جریان دارد، یعنی فرض کنیم که اصلاً حکمی هم در عالم نباشد، می‌توانیم فرض کنیم که «العالم اما عادل او فاسق»؛ این یک تقسیم اولی است. یعنی در رتبه قبل از ثبوت حکم این تقسیم قابل جریان است و زاییده ثبوت حکم نیست. زمانی که حکم نبود، عالم قابل تقسیم به عادل و غیر عادل بود.

گاهی مولا که می‌گوید: «اکرم» و وجوب اکرام را به نحو مطلق جعل می‌کند که می‌شود حکم مطلق. یعنی «عالم» موضوع و متعلق حکم است و «اکرم» دلالت بر وجوب اکرام می‌کند و این حکم نیز مطلق است. یعنی تابع هیچ قیدی نیست. مولا می‌گوید: مطلق علماء را اکرام کنید.

ولی گاهی مولا قبل از این که حکم کند، از اول عالم عادل را مد نظر قرار می‌دهد و حکم را برای عالم عادل ثابت می‌کند. آن جایی که وجوب اکرام برای عالم عادل ثابت می‌شود این حکم در واقع مقیداً وضع و ثابت شده است. پس حکم اکرم یا وجوب اکرام گاهی به نحو مطلق ثابت می‌شود، یعنی مقید به قید عدالت نیست و وجوب اکرام برای همه علماء ثابت می‌شود اما گاهی به نحو مقید ثابت می‌شود، یعنی وجوب اکرام برای عالم عادل ثابت می‌شود. حکم در اولی مطلق است و در دومی مقید. این اطلاق و تقیید را اطلاق و تقیید لحاظی می‌نامند. زیرا متکلم قبل از انشاء و جعل حکم، مثلاً این حکم را به صورت مقید لحاظ کرده است و وجوب اکرام را فقط برای عالم عادل لحاظ کرده است. پس تقیید لحاظی یعنی تقییدی که با لحاظ حکم به صورت مقید پیدا شده است و این زاییده لحاظ خود مولا است یا اگر می‌گوید: «اکرم العالم» و هیچ قیدی نیز همراهش بیان نمی‌شود، در واقع لحاظ خود متکلم

است. یعنی حکم را از اول به نحو مطلق لحاظ کرده است. زیرا همان وقت که در ذهنش این بود که این قانون را جعل کند همان موقع دید علماء دو دسته اند عده ای عادل و عده فاسق هستند. از ابتدا چون با قطع نظر از ثبوت حکم این دو قسم وجود داشتند و عالم منقسم به عادل و غیر عادل می شد از اول حکم را به نحو مقید یا به نحو مطلق انشاء می کند. و این همان اطلاق و تقید لحاظی است یا به تعبیر دیگر حکمی است که به صورت لحاظی مطلق یا مقید است.

سوال:

پاسخ: اگر منظور این است که این موضوع با قطع نظر از حکم چون قابلیت انقسام دارد از همان اول مولا یا حکم را به صورت مطلق لحاظ می کند یعنی حکم را برای این موضوع اعم از عادل یا غیر عادل ثابت می کند یا فقط برای عالم عادل، سخن درستی است. بالاخره سر تعبیر به انقسام اولی همین است. انقسامات اولیه یعنی اقسامی که متفرع بر حکم و ثبوت حکم و زاییده حکم نیستند،

### بحث جلسه آینده

اما قسم دوم اطلاق و تقیید ذاتی هستند که در انقسامات ثانویه معنا پیدا می کند که در جلسه آینده بحث خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»